

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیه الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَتَايِكَ وَ أَتَاخَتْ بِرَحْلِكَ عَلَیْكُمْ مِنَّا
سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِینَا وَ بَقِيَ اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِزَيَارَتِكُمْ السَّلَامُ
عَلَى الْخُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْخُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْخُسَيْنِ يَا لَيْتَنَا
كُنَّا مَعَهُمْ فَنَفُوزُ فَوْزًا عَظِيمًا.

اللَّهُمَّ الْعَنِ أَوَّلَ طَائِلِمِ طَلَمَ حَوْءٍ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنِ
الْعَصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتْ الْخُسَيْنَ وَ شَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنُوهُمْ جَمِيعًا

اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي سَقَاةَ الْخُسَيْنِ يَوْمَ الْوُرُودِ وَ تَبَّتْ لَنَا قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَكَ مَعَ الْخُسَيْنِ وَ أَصْحَابِ
الْخُسَيْنِ الَّذِينَ بَدَلُوا مَهْجَهُمْ دُونَ الْخُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بحث در تعریف موضوع وجوب امر به معروف و وجوب نهی از منکر بود که موضوع دو
امور بود یکی خود معروف، یکی منکر و یکی امر و نهی که باید مراد از این چهار واژه
روشن بشود. معروف یعنی چی، منکر یعنی چی، امر یعنی چی، نهی یعنی چی. در مقام
تبیین موضوع.

عرض شد که قاعده کلی همان طور که معمولاً در بحث حقیقت شرعیه بیان شده این
است که کسی که از کتاب و سنت می‌خواهد استفاده بکند ابتدائاً در هر واژه‌ای باید ببیند
که آیا شارع یک حقیقت شرعیه‌ای یا متشرعیه‌ای در این واژه دارد یا ندارد. حالا به نحو
وضع تعیین یا تعینی. تعیینی هم هر جوری گفتیم که انجایی داشت.

ابتدائاً باید این را ملاحظه کنیم اگر این نبود بعد آن چه که عرف عام می‌فهمند باید آن
واژه را و آن جمله را حمل بر ما یفهمه العرف العالم بکنیم. و اگر این نشد آن وقت ما
فی اللغة، حمل بکنند بر آن چه که در لغت هست چون بالاخره شارع از این کلام چیزی را
اراده کرده، حقیقت شرعیه نیست که بگوییم آن را اراده کرده، حقیقت عرفیه خاصی هم
ندارد بنابراین ما فی اللغة آن را اراده کردیم.

دلیل این مطلب را هم عرض کردیم قبلاً که ظهورات تصدیقه مبتنی بر ظهور حال است و
الا خود لفظی که از کسی صادر می‌شود که دلالت نمی‌کند بر این که چی اراده کرده، چه
کسی اراده بکند چه اراده نکند در مقام لفظ همان است، طوطی هم همین را می‌گوید و
انسان هم همین را می‌گوید. این چرا ما از کلام شخص می‌فهمیم که چی مراد او هست،
استظهار می‌کنیم، براساس یک ظهور حالی است که شخص دارد. حالا یا ظهور حالی که
کل مطلب را تنمیم می‌کند یا ظهور حالی که به ضم حکم عقلی تنمیم می‌شود. یعنی آن

که ضم می‌خواهد، ضمیمه می‌خواهد این بود که گفته می‌شود آقا این ظهور حالش این است که با این کلام مطلبی را بخواهد به من تفهیم بکند، منتقل کند. این که من را مخاطب قرار می‌دهد، رویش را به من کرده با من دارد صحبت می‌کند این ظهور حالش این است که می‌خواهد مطلبی را به من منتقل بکند. خب این ظهور حالش است. حالا که می‌خواهد منتقل بکند این می‌شود پایه یک برهان عقلی و آن این است که این آقا که می‌خواهد منتقل کند چی را می‌خواهد منتقل کند؟ چیزی که از این لفظ هیچ دلالتی و هیچ ارتباطی با او ندارد می‌خواهد منتقل کند؟ این که معقول نیست. پس بنابراین می‌خواهد مطلبی که بین این لفظ و او یک ارتباطی وجود دارد یا به علقه وضعیه یا به قرینه آن را می‌خواهد منتقل کند. پس بنابراین به ضم این برهان به آن ظهور حال کشف می‌کنیم که این مطلب را می‌خواهد بگوید و یا این که نه، از ابتداء اصلاً گفته می‌شود که این آدم اهل لغت است، مال این عرف است، مال این جمعیت است ما از معاشرت این جمعیت یا بزرگ شدن در این جمعیت خلاصه به دست آوردیم که این مردم وقتی این جمله را می‌گویند، این لفظ را می‌گویند، این واژه را می‌گویند این معنا را اراده می‌کنند. ظاهر حال این آدم هم این است که منهم است و یمشی مشیهم و یسلک مسلکهم. ظاهر حال این آدم همین است پس بنابراین یزید از این جمله، از این لفظ همین که بقیه اراده کردند. پس ظهور حال دیگه کار را تمام می‌کند احتیاجی نداریم به این که ضم آن برهان را بکنیم. می‌گوییم آقا ظاهر حال این آدمی که یعیش در یک جامعه‌ای، در یک لغتی، ظاهر حالش این است که مشی او و سلوک او مانند بقیه است. بقیه از قرائن، از شواهد، از تجربه‌ها فهمیدیم وقتی این جمله را می‌گویند، این واژه را می‌گویند این معنا را اراده کردند پس ظاهر حال این آدم هم این است که این همین معنا را اراده کرده و این ظاهر حال چیه؟ حجت است. خب این پایه مطلب بود که ما از این راه می‌فهمیم. این مطلب در کجاست؟ در جایی است که خود شخص چه به آن بیان اول، چه به بیان دوم، در جایی است که خودش شخص یک وضع خاصی را اتخاذ نکرده باشد اما اگر خودش گفته آقا من این واژه‌ها را وضع کردم برای فلان معنا، من به لغت کار ندارم توی عرف هر چی می‌خواهد باشد. من این واژه را وضع کردم برای این معنا خب وقتی که وضع کرد پس ظهور حالش دیگه منقلب می‌شود که این آدم حالا که این لفظ را می‌گوید بر طبق آن خبری که داده این معنا را می‌خواهد اراده بکند. به خصوص این یتجلی اظهر اگر ما در وضع فرمایش محقق نهاوندی که اتبعه المحقق الخویی بگوییم. بگوییم اصلاً وضع یعنی تعهد. تعهد به چی کرده؟ که «لا اتکلم و لا اتلفظ بهذا اللفظ الا اذا ارید هذا المعنی». اصلاً وضع یعنی این و ایشان می‌گویند که خب هر آدمی هم واضع است، نه این که واضع یک شخص خاصی بوده، بقیه اتباع می‌کنند. نه هر شخصی واضع است، هر شخصی این تعهد را دارد. ظاهر حالش این است که این آقا این تعهد را دارد دیگه. خب این گفته «لا اتکلم بهذا اللفظ الا اذا ارید» این معنا را. پس بنابراین طبق آن تعهد خودش می‌گوییم همین معنا را اراده کرده.

پس بنابراین این که گفتیم ابتدائاً باید ببینیم حقیقت شرعیه وجود دارد یا ندارد به خاطر این برهان است. ابتدائاً باید ببینیم این حقیقت شرعیه وجود دارد. کما این که این کلام نه فقط در شارع است، در هر متکلمی است که اگر یک وضع خاصی قرار دادند کسی که توی ارتش دارد زندگی می‌کند خب آن جا گفتند آقا یک واژه‌هایی را فرمانده و فرمان‌بردارها و زیر مجموعه‌اش می‌گوید آقا من توی جبهه وقتی مثلاً می‌گویم طوطی معنایش این است که یعنی حمله کنید. خب آن جا نمی‌تواند بگوید طوطی یعنی طوطی که توی لغت و عرف گفته می‌شود. این جا وقتی می‌گوید طوطی طبق آن مواضعی که

خودش کرده و خودش یک حقیقت عرفیه‌ای درست کرده خب همین مقصودش است. اگر فیلسوف آمد یک حرفی را زد، اگر عارف آمد یک حرفی را زد گفت «می» نمی‌شود این می را حمل کنیم بر آن می و بگوییم آقا این دارد ... خب می او یک وضع خاصی دارد، یک معنای خاصی دارد. حالا خوب کرده این کار را کرده یا بد کرده این چیز دیگری است اما بالاخره این می که می‌گوید می معنایش آن نیست، چیز دیگری است.

خب بعد اگر این حقیقت شرعیه نبود می‌گوییم حقیقت عرفیه. چرا؟ برای خاطر این که مخاطب شارع کیه؟ عرف است، عرف عام است. وقتی عرف عام بود ظهور حالش پس این می‌شود که می‌خواهد حرفی بزند که این‌ها بفهمند. یا چون دارد با این‌ها حرف می‌زند اهل این عرف است ظاهر حالش این است که «پريد من جمله و کلماته و مفرداته» همان که این‌ها پريدون. پس بنابراین می‌گوییم باید این.

اگر این دو تا نشد قهراً دیگه يتعين آن که در لغت است اراده کرده چون بعد از فرض این که بالاخره اراد بهذا الکلام امراً و بالاخره اراد بهذا الکلام أن ينتقل الى ذهن مخاطبه امراً، این‌ها که مفروض است خب آن دیگه چیه؟ آن دو تا که نشد، امر آخری غیر از لغت هم که صلاحیت ندارد، کسی علم به آن ندارد.

سؤال: ... این معنای عرفی نبود؟

جواب: نبود. بله یعنی یک معنای خاص عرفی نبود. خب این جا همان معنای لغوی را باید حمل بکنیم.

سؤال: معنای خاص عرفی ...

جواب: نه، یا اصلاً الان توی این عرف این اصطلاح را به کار نمی‌برند ولی توی لغت هست.

سؤال: ...

جواب: اعم است. همه جا نه. توی کتب لغت چیزی معلوم نیست ما از کتب لغت خیلی نمی‌توانیم بفهمیم مگر این که تصریح کرده باشد.

سؤال: ...

جواب: ببینید شبیه این می‌ماند بعضی‌ها یک اسم شناسنامه‌ای و فامیلی شناسنامه‌ای دارند، یک فامیلی مشهور دارند. عرف یعنی آن که همه رایج است می‌گویند، ممکن است توی لغت هم باشد اما همه هم به کار می‌برند. اما یک چیزهایی هست توی لغت هست اما الان به کار نمی‌رود ممکن است در عرف‌های سابق بوده اما عرف زمان شارع دیگه به کار نمی‌رود. الان یک واژه‌هایی در لغت فرس هست که الان به کار نمی‌رود خیلی. ولی من یادم می‌آید مرحوم والد قدس سره همین زیر گنبد مسجد اعظم تدریس می‌فرمودند من هم می‌رفتم، ایشان گاهی یک واژه‌هایی به کار می‌برد که مال چهارم بود. آن صرافت لفظ آن واژه‌ها را به کار می‌برد بعد از طلبه‌ها از من می‌پرسیدند یعنی چی؟ خب این جا الان ممکن است توی لغت باشد اما الان توجه ندارد ولی توی لغت فرس هم هست. اما تداول ندارد. خب اگر یک چیزی بود که حالا تداول نداشت در زمان شارع ولی به کار برده خب معنای حقیقت شرعیه که مرادش نیست. عرفیه خاصی هم که الان وجود ندارد خب

قهرأ همان لغت را اراده کرده. چیز دیگری اگر بخواهد کرده باشد که خلاف حکمت است. چون لاطریق الیه، لاسبیل الیه، ولی لغت چرا، سبیل و طریق به آن هست.

سؤال: ...؟

جواب: آن ظهور حال است دیگه. آن ظهور حال حجت است. این ظهور حال بین عقاء بوده، شارع هم ردع نفرموده و این حجت است.

سؤال: ...

جواب: حالا می‌خواهیم الان منتقل به همین بشویم.

سؤال: ...

جواب: حالا الان.

اما اگر دسترسی پیدا نکردیم، شک کردیم که آقا این حقیقت شرعی دارد یا ندارد؟ ما سه حالت داریم؛ تارة می‌دانیم حقیقت شرعی وجود دارد. واژه‌هایی را می‌دانیم حقیقت شرعی یا متشرعی وجود دارد. این تارة این چنین است. بعید نیست که بگوییم کلمه صلات این جوری است. چون می‌دانیم معنای صلات توی لغت اگر به معنای دعا باشد توی عرف هم اگر باشد ولی شارع که می‌گوید «اذا شککت» در صلات بین فلان و این‌ها، معلوم است که این‌ها یک کلمه صلات می‌گوید خیلی جاها معلوم است منظورش چیه. صوم مقصود الان معلومه چیه. بعید نیست. حالا این‌ها محل کلام هم هست البته اما عرض می‌کنم بعید نیست.

کلمه خمس همین جور است، کلمه زکات همین جور است. خمس یک پنجم به معنی کسر مشاع به طور مطلق نیست، یک کسر مشاع خاص است. دارای قیود خاصی است و هکذا. یک وقت پس علم داریم به حقیقت شرعی و یا متشرعی. این که می‌گوییم شرعی یا متشرعی حالا این هم اصطلاحاتی دارد الان مقصود من این است، بر حسب اصطلاح مثل شهید صدر حقیقت شرعی را مال زمان رسول خدا(ص) می‌گوید و حقیقت متشرعی هم مال زمان ائمه اطهار علیهم السلام. این اسمش بود حقیقت متشرعی، آن را می‌گویند حقیقت شرعی.

خب این قسم اول. قسم دوم این است که می‌دانیم حقیقت شرعی نیست و یک واژه‌ای می‌دانیم حقیقت شرعی نیست. کلمه «ماء» می‌دانیم حقیقت شرعی ندارد. می‌گوید «اغسل بالماء، توضأ بالماء» خب می‌دانیم ماء حقیقت شرعی ندارد. این هم قسم ثانی است. یک جایی هست شک می‌کنیم که این حقیقت شرعی دارد، ندارد. خب آن جایی که ما شک کردیم آیا حقیقت شرعی دارد یا ندارد باید چه بکنیم؟ اصل این است که بگوییم حالا وقتی نمی‌دانی دیگه حمل بکن بر معنای عرفی یا بر معنای لغوی علی الترتیب یا نه این جا اجمال پیدا می‌کند.

خب این جا اقوالی است و انظاری است. بعضی‌ها می‌گویند بله اصل همین است که وقتی دیگه حقیقت شرعی احراز نشد... همین که احراز نشد باید حمل بکنیم بر معنای عرفی ثم لغوی. یک قول هم این است که نه آقا این موارد اجمال پیدا می‌کند. مردم هستیم. یک قول سوم تفصیل است و آن تفصیل این است که یک وقت یک شواهدی، قرائنی، یک

چیزهایی وجود دارد که ما را توی شک می‌اندازد، فقط صرف احتمال ذهنی نیست که لعل این جا یک اصطلاح خاصی داشته باشد، نه یک شواهدی و قرائنی وجود دارد که ولو آن شواهد و قرائن به حد اطمینان نیست، به حد قطع نیست و شواهد و قرائنی هم نیست که حجت باشد بتوانیم براساس آن حکم و قضاوت بکنیم ولی انسان را دو دل می‌کند، این جا اجمال پیدا می‌شود اگر این جور چیزهایی باشد چون آن ظهور حال دیگه احراز نمی‌شود و ما یک بنای عقلایی هم احراز نکردیم که در این موارد بر این باشد که بگویم ان شاء الله همان معنای عرفی را اراده کرده. ان شاء الله ما نداریم این جا.

اما اگر نه فقط صرف یک شک بدوی بدون شاهد و قرینه‌ای است؛ این جا نه، بناء عقلاء بر این نیست. کسی که می‌تواند این شک‌ها را بکند یذمونه، این چیه، دارد مثل مردم دارد حرف می‌زند دیگه. این هم یک نظر سومی است که علی الاقوی این نظر سوم درست است.

خب حالا ما بعد از این که این امر را تکرار کردیم با یک مقدار اضافات بر این که الان قاعده‌مان دست‌مان باشد، قبل از تعطیلات عرض کرده بودیم اصلش را. حالا در مانحن فیه این واژه معروف و واژه منکر. ما دو بیان آوردیم یک بیان اقتضاء می‌کرد که بگویم حقیقت شرعیه دارد که آن را مناقشه کردیم. یک بیان هم بیانی بود که می‌گفت حقیقت شرعیه ندارد که مقتضایش این بود که حقیقت شرعیه نیست یا شاید تعبیر صحیح‌تر این بود که بیان دوم مناقشه سر آن، بگویم آن لایتقاضی الا از این که ما حراز نمی‌توانیم بکنیم. چون شارع داعی ندارد.

خب حالا امروز می‌خواهیم عرض بکنیم به یک روایت متعدده‌ای برخورداریم که این روایات متعدده به یک منظر می‌تواند دلیل باشد بر این که لعل حقیقت شرعیه باشد. به یک منظر می‌تواند همین قواعدی که به آن اشاره کردیم به آن‌ها ناظر باشد. حالا این روایات را بخوانیم تا بعد ببینیم که در مقابل این روایات باید چه عرض بکنیم.

این در کتاب نکاح کافی شریف جلد پنجم «باب صفة مبايعة النبی(ص) عن نساء» در سوره مبارکه ممتحنه این آیه شریفه وجود دارد؛ آیه 12 از سوره مبارکه ممتحنه:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعَنَّكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكَنَّ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقَنَّ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ قَبَائِعُهُنَّ وَاسْتَعْفِفْنَ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ»

این روایات راجع به این آیه مبارک و این جمله «و لَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ» وارد شده. خب چند روایت است.

روایت اولی که عرض می‌کنیم معتبره ابان عن ابي عبدالله است؛

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي تَصْرِ، عَنْ أَبَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ،...

که این معتبر است به وجهین؛ هم به این که اشخاصی که در سند واقع شدند همه‌شان من الثقات هستند. و دوم از جهت این که در کافی شریف وجود دارد.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «لَمَّا فَتَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَكَّةَ بَاتَعَ

الرِّجَالِ،...

ببینید مال اوائل اسلام هست این.

بَايَعَ الرِّجَالُ ثُمَّ جَاءَ النِّسَاءُ يُبَايِعُهُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ:...

مردم آمدند بیعت کردند، بعد خانم‌ها آمدند بیعت کنند. خانم‌ها که آمدند بیعت کنند خدای متعال آیه نازل کرد که این‌ها به این شرط می‌توانی با آن‌ها مبايعه کنی و بیعت کنی. شرطش چیه؟ همین‌ها که خواندیم.

... يُبَايِعُكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكَ بِاللَّهِ شَيْئًا....

توی مردها این حرف‌ها ولی این جا برای خانم‌ها سخت‌تر گرفته شد.

يُبَايِعُكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَ لَا يَسْرِقَ وَ لَا يَزْنِيَ وَ لَا يَقْتُلَ أَوْلَادَهُنَّ وَ لَا يَأْتِيَنَّ بَيْهَتَانِ يَفْتَرِيَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَ أَرْجُلَيْهِنَّ...

که این فراز معركة الآراء در تفسیر که یعنی چی؟ یعنی بچه‌ای را... بچه ملغوط را، شوهر رفته مسافرت نیست بعد از این که او رفته یک بچه‌ای را ملغوط بوده یعنی آن پیدا کرده از یک جایی سر راهی جایی بوده بردارد بعد شوهرش که می‌آید می‌گوید این مال تو هست، این بچه ما هست. ما دو تا زن و شوهر. بعضی‌ها به این حمل کردند، بعضی‌ها نه، حمل کردند بر زنا. آن وقت «بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَ أَرْجُلَيْهِنَّ» یعنی چی؟ این‌ها حرف خیلی دارد حالا این‌ها فعلاً بحث ما نیست که وارد آن‌ها بشویم.

وَ لَا يَعْصِيكَ فِي مَعْرُوفٍ...

اگر قول می‌دهند، شرط می‌کنند، تعهد می‌کنند که «وَ لَا يَعْصِيكَ فِي مَعْرُوفٍ» آن وقت؛

قَبَايِعُهُنَّ وَ اسْتَعْفِرَ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

خب این آیه شریفه که نازل شد:

فَقَالَتْ هُنْدُ: أَمَّا الْوَلَدُ، فَقَدْ رَبَّيْتَا صِغَارًا، وَ قَتَلْتَهُمْ كِتَارًا...

خب این که خرده شیشه داشته این هند، این جا یک طعنه‌ای به حضرت زد گفت آقا بچه‌هایی که حالا داری سفارش می‌کنی و از ما التزام می‌گیری که «و لا يقتلن اولادهن» خب ما بچه‌ها را که بزرگ کردیم ولی شما آمدید کشتید آن‌ها را. خب حالا آن طبق آن خیابانی که داشت این حرف را به محضر مبارک رسول الله گفت.

وَ قَالَتْ أُمُّ حَكِيمٍ بِنْتُ الْخَارِثِ بْنِ هِشَامٍ - وَ كَانَتْ عِنْدَ عِكْرِمَةَ بْنِ أَبِي جَهْلٍ -: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا ذَلِكَ الْمَعْرُوفُ الَّذِي أَمَرَنَا اللَّهُ أَنْ لَا نَعْصِيكَ فِيهِ؟

آن معروفی که خدا دستور داده توی این آیه که ما عصیان نکنیم تو را در آن معروف چیه؟

قَالَ: لَا تُلْطِمَنَّ خَدًّا...

به گونه‌هایتان لطمه وارد نکنید، سیلی به صورت نزنید.

و لَا تَحْمِسَنَّ وَّجْهًا...

صورت‌ها بتان را نخراشید.

و لَا تَتَّبِعَنَّ شَعْرًا...

موهای خود را نکنید.

و لَا تَشُقُّنَّ حَبِيبًا...

بچه‌ها را پاره نکنید و ندرید.

و لَا تُسَوِّدَنَّ تَوْبًا...

لباس‌تان را سیاه نکنید توی...

پس این‌ها همه رسم‌هایی بوده که در جاهلیت بوده. وقتی کسی‌شان فوت می‌شد این کارها را می‌کردند.

و لَا تَدْعِينَ يَوْمِلِي؛ قَبَايَعَهُنَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى هَذَا.

خب بعد دیگه وارد می‌شود که حالا...

فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَيْفَ تُبَايِعُكَ؟

چطور دست بدهیم؟ همین جور که مردها دست می‌دادند. بعد دارد که حضرت فرمود نه، مثلاً من به خانم‌ها دست نمی‌دهم، مصافحه نمی‌کنم. ظرف آبی را آوردند حضرت دست‌شان را در آن ظرف آب کردند بعد دست‌شان را بیرون آوردند نه همان طور گذاشتند آن جا باشد. دست‌شان را بیرون آوردند و گفتند حالا یکی یکی مثلاً بیایید دست‌تان را در این آب بکنید، خود این مبايعه با من هست.

خب این جا چند مطلب در این روایت مشاهده می‌شود؛

یک این که؛ ما ذلک المعروف الذی، چرا سؤال کرد این ام حکیم که آن معروف چیه؟ خب اگر معروف یک معنای عرفی دارد، یک معنای واضحی دارد برای چی سؤال کرده؟ این یک مطلب است. پس بنابراین سؤال دارد می‌کند.

دو؛ این که رسول خدا(ص) نفرمودند سؤال ندارد، خب مگر من گفته بودم «اغسل بالماء» سؤال می‌کردید ماء یعنی چی؟ آن کدام آب است که شما می‌گویید با آن وضو بگیر. «توضؤوا بالماء» آقا آن آبی که ما باید با آن وضو بگیریم کدام است، آب دریاست، آب چاه است، آب قلیل است، آب کر هست؟ خب این جا گفته اگر این معروف مثل آن است، احتمال حقیقت شرعیه در آن نیست، احتمال این که یک معنای خاص و ویژه‌ای مراد باشد از آن در آن نیست چرا سؤال کرده؟ و چرا حضرت نفرمودند این که سؤال ندارد؟ پس یکی این که او سؤال کرده، دو؛ حضرت در مقام نفرمودند این که سؤال ندارد. و این مثل آن‌ها است.

سه؛ این که مشخص کردند، این‌ها یعنی توی این مبايعه معاهده است. در معاهده باید

منضبط باشد نمی‌شود یک چیزی منضبط نباشد بگوییم ما معاهده کردیم یک کارهایی را، حالا آن کارها چیه؟ معاهده وقتی می‌خواهند بکنند باید مردد نباشد، منضبط باشد یعنی همین‌ها و لاغیر. چون دارند معاهده می‌کنند. حضرت در همین‌ها محصور فرمودند که «لَا تَلْطِمَنَّ حَدًّا» و تا آخر که خواندیم. پس این سه تا مطلب این جا وجود دارد. خب حالا این جا باید تفکر کنیم حالا یک روایت دیگرش را هم بخوانیم بعد ببینیم این را و تحلیل بکنیم چرا این حکیم سؤال کرده؟ احتمال حقیقت شرعیه می‌داد؟ که شاید آن‌ها دیده بودند. آن هم ببینید کجاست، اوائل اسلام هم هست. احتمال حقیقت شرعیه می‌داد؟ می‌گفت خب ما باید اول ببینیم حقیقت شرعیه دارد یا چیز خاصی مقصود است یا نه. یا مثلاً بگوییم احتمال می‌داده که بله قرآن اصل تشریعات را دارد بیان می‌کند به اطلاقاتش نمی‌شود تمسک کرد کما یقوله بعض. چون قرآن ورد... به خاطر اصل تشریع. اما اطلاقات، اطلاقی ندارد. به خاطر این سؤال کرد؟ یا نه، به خاطر این که قرآن قبل از معنا کردن «من خوطب به» که محمد و آل صلوات الله علیهم اجمعین هستند روی مذاق مثل بعضی اخباریین نمی‌شود به آن عمل کرد. از این جهت می‌گوید خب آقا معنا کنید. از این جهت دارد سؤال می‌کند. یا از جهت این است که این‌ها یک شواهد و قرائنی داشتند، آن معنای سوم که یک جاهایی معروف یک معنای دیگری داشته، در آیات دیگه یا جاهای دیگه این جا از این جهت داخل آن موردی می‌شود که شک دارند. این کیه، کدام از این‌ها است؟ سؤال: ...

جواب: معروف دیگه.

سؤال: ...

جواب: حالا تا ببینیم. معروف چیه؟ آن معروفی که خدا فرموده خب معروف معروف است دیگه. مثل این که شما آب مصادیقش معلوم نیست. خب معروف هر چی هست.

این یک روایت. روایت دوم....

سؤال: ...؟

جواب: بله این چیزهایی که ما می‌گوییم یک چیزهای من درآوردی که نیست. شما که این قدر توی اصول بحث می‌کنید معنای حرفی چیه، خب هفت تا، هشت تا مسلک‌های دقیق هست همین بچه دو ساله هم می‌گوید «جئنی بماء» این ب یعنی چی. این‌ها یک چیزهایی است که.... می‌گویند استادی منطق تدریس کرد بعد به طلابش گفت بروید توی بازار و این‌ها و بیابید. وقتی آمدند گفت چی توی بازار دیدید؟ گفت هیچی. گفت پس منطق را نفهمیدید. ما چیزهایی که توی قالب‌های علمی می‌گوییم همین‌هایی است که بین مردم است. این یک واقعیاتی است، یعنی آن‌ها... توی مردم اصل تشریع هیچ وقت ندارد. می‌خواهد اصل مطلب را بگوید. حالا ما می‌آیم این جا قلمبه و سلمبه‌اش می‌کنیم توی عبارات خاص می‌ریزیم و الا همان است. مردم می‌گویند اصل مطلب را می‌خواهد بگوید حالا اطلاقی داشته باشد عیب ندارد که. می‌خواست بگوید هر جایی، هر صورتی، هر فرضی... حالا این جا هم دارد همین را می‌گوید. می‌گوید قرآن برای اصل این است، فهمیدند قرآن برای این است که اصل احکام را بگوید، خصوصیات. «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجُّ الْبَيْتِ» خب این حج چه جوری باید انجام داد، شرائطش چیه، استطاعتش چه شرائطی دارد و هكذا بقیه تشریعات. البته این حرف درست نیست، فی الجمله درسته نه بالجمه

درسته. می‌گوییم لعل این‌ها را داریم فعلاً برای بحث داریم عرض می‌کنیم که این‌ها ممکن است توی ذهن کسی بیاید. تعیین کرد کدامش.

حدیث دوم، حدیث 3 همین باب هست:

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا...

یعنی محمد بن یعقوب عن عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع...

می‌شود مرسله ابو ایوب خزاز عن رجل. این روایت خب به حسب سند اعتبار ندارد چون مرسله هست اما به حسب این که در کافی نقل شده طبق آن مسلک اعتبار دارد.

فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا يَعْصِيكَ فِي مَعْرُوفٍ قَالَ الْمَعْرُوفُ أَنْ لَا يَشْفُقَنَّ حَبِيبًا وَ لَا يَلْطَمَنَّ خَدًّا وَ لَا يَدْعُونَ وَبَلًّا وَ لَا يَتَخَلَّفَنَّ عِنْدَ قَبْرِ...

کسی می‌مرد دیگه پای آن قبر مثلاً مدت‌ها؛ یک سال، چقدر همین جور باقی می‌ماند.

وَ لَا يُسَوِّدَنَّ ثَوْبًا وَ لَا يَنْشُرَنَّ شَعْرًا.

موهای‌شان را پریشان نکنند.

«الْمَعْرُوفُ أَنْ لَا» این طبق همان بیانی که گفتیم در «المعروف ما امرتم به و المنکر ما نهیتم عنه» به همان بیان دلالت بر حصر می‌کند «المعروف أن لايشققن» خب این جا این روایت هم دلالت می‌کند... از این واژه معروف یک چیز خاصی اراده شده. حتماً توی عرف و توی لغت این‌ها نیست. یعنی منحصر در این‌ها نیست. ممکن است این‌ها مصادیقش باشند. اما این‌ها نیست حضرت می‌فرماید این است، این که احتمال در ذهن ما ایجاد می‌کند که پس نکند کلمه معروف یک معنای ویژه‌ای دارد در شرع، «تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر» نه هر چیزی که خوبه و هر چیزی که بد هست ایجاد این معنا را می‌کند.

روایت سوم:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْحَطَّابِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ سَمَاعَةَ الْخَرَّاعِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْيَمْدَامِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع...

سند غیر از علی بن اسماعیل، به یک وجهی قابل تصحیح هست اما علی بن اسماعیل مردد بین عدة اشخاص که لم یثبت وثاقة بعضهم. به معجم رجال الحديث نگاه بکنید روشن است این افراد را می‌بینید که به این طبقه هم می‌خورند. و بعضی‌هایشان هیچ مطلبی راجع به آن‌ها نیست نه از توثیقات خاص و نه توثیقات عام. و ما راهی برای این که احراز کنیم وثاقتش را نداریم. فلذا من حيث السند اشکال دارد اما من حيث ال... از حیث این که در کافی شریف هست باز اعتبار دارد روی آن مبنا.

خب قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع (امام باقر سلام الله علیه) يَقُولُ تَذَرُونَ مَا قَوْلُهُ تَعَالَى - وَ لَا يَعْصِيكَ فِي مَعْرُوفٍ...

می‌دانید این فرمایش خدا یعنی چی؟ خب اگر چیز واضحی است معروف معنای عرفی را

دارد واضح است خب این چه سؤالی است از حضرت.

قُلْتُ لَا...

نه. پس هم سؤال امام که معلوم می‌شود یک معنای عام عرفی واضحی همین که مردم از معروف می‌فهمند و از منکر می‌فهمند نیست حالا منکرش این جا نیست، معروف است. دوم این که این عمرو بن ابی المقدام که مرد بزرگی هم هست. به رجال که نگاه کنید آدم عادی نیست. می‌گوید نه.

قال لا. قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ لِقَاطِمَةَ ع إِذَا أَتَا مِثُّ فَلَا تَحْمِشِي عَلَيَّ وَجْهًا وَلَا تُشِيرِي عَلَيَّ شَعْرًا وَلَا تُتَادِي بِالْوَيْلِ وَلَا تُقِيمِي عَلَيَّ تَائِحَةً قَالَ ثُمَّ قَالَ هَذَا الْمَعْرُوفُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ.

فرمود پیامبر(ص) به صدیقه طاهره سلام الله عليها این‌ها را فرمود. بعد فرمود «هذا المعروف» این معروف همین است. همین‌ها است که پیغمبر به فاطمه فرموده. خب این جا هم باز پس بنابراین این روایت هم از سه منظر؛ یک، این که حضرت سؤال کردند. این سؤال کردن لایتناسب با این که این یک معنای عرفی واضحی داشته باشد. اگر همان معنای عرفی است که سؤال ندارد. دوم این که مسؤول آن کسی که مورد سؤال شد گفت «لا أفتی» نمی‌دانم. سوم این که در آخر کار حضرت فرمود «هذا هو المعروف» این همان معروفی است که در آیه شریفه مقصود است.

سؤال: ...؟

جواب: بله حالا این هم یک مطلبی است که حالا بعداً در ... که این‌ها حالا چطور ... «لابعضینک فی المعروف» البته خب یک جوابش حالا مثلاً این است که عدم انجام این‌ها. نکردن ... و نشر نکردن شعر است. همان طور که قبلاً گفتیم معروف فقط فعل نیست و لذا اشکال کردیم به آن تعریفی که در تعریف مدرسی که فعلی است که کذا اشکال کردیم. گفتیم ترک هم همین طور است. این از آن روایاتی است که باز شاهد بر همین مسأله است که تروک را دارد مصداق معروف قرار می‌دهد.

سؤال: ...

جواب: حالا بگذار معروف آن‌ها معلوم بشود.

این لازم نیست معروف ... معروف رجال در روایات هست جهاد هست و یک چیز دیگری حالا آن دو تا امر در آن روایات ذکر شده که وقتی مباحثه با آن‌ها می‌شد حضرت براساس آن روایات دو تا مطلب از آن‌ها التزام می‌گرفتند یکی جهاد بود اما با خانم‌ها که جهاد بر خانم‌ها نیست اما این‌ها است. این التزام است.

سؤال: ...

جواب: چرا انجام دادنش هم منکر است. چه اشکالی دارد یک چیزی ترکش معروف باشد انجامش منکر باشد. مثل این که ترک معروف‌ها ممکن است منکر باشد. یعنی ترک نماز کار بدی است، منکر است.

سؤال: ...؟ حقیقت شرعیه بوده باید سند روایت هم معتبر باشد. برای ایجاد این احتمال

که احتمال بدهیم حقیقت شرعیه....

جواب: نخیر. احتمال که می‌دهیم راست باشد، سندش هم درست نباشد. یقین که نداریم این‌ها دروغ است. خب سندش هم درست نباشد ولی احتمال ایجاد می‌کند اگر می‌خواهید احتمال ایجاد نکنید.

سؤال: نه می‌خواهم ببینم پس چرا سندش را مثلاً بررسی می‌کنید؟

جواب: برای این سندش را بررسی می‌کنیم که حجت داریم.

سؤال: ما فقط الان در مقام این نیستیم که...

جواب: نه گفتیم حالا این روایت را بخوانیم، این روایت را که خواندیم و جهاتی که در روایت هست به آن توجه بکنیم حالا از این روایات اگر اثبات کردیم حقیقت شرعیه هست، اگر مدلول این روایات این می‌شود که پس کلمه معروف حقیقت شرعیه دارد. فرق معروف این جا با جاهای دیگر چیست؟

پس اگر هم حقیقت شرعیه یعنی باید بگوییم مشترک لفظی است لابد. حقایق شرعیه دارد چون مسلم است که «یأمرن بالمعروف» آن جا هم مقصود این است که «و ینهون عن المنکر» یعنی فقط به این‌ها؟ آن معروف آن‌ها هم یعنی همین‌ها فقط؟ این جا معروف را شارع یک چیز خاصی اراده کرده. خب معروف آن جا چی؟ ممکن است چیز دیگری اراده کرده باشد.

پس فی الجمله این روایات بگوییم دلالت می‌کند بر این که حقیقت شرعیه هست. دوم این که نفس این روایات باعث می‌شود ما نتوانیم کلمه معروف را در جاهای دیگر همین جور باطلاقه بما له من المعنی العرفی و اللغوی حمل بکنیم. چرا؟ چون حداقل این است که همان شک می‌کنیم می‌گوییم لعل این جا که این جوری است آن‌ها هم همین جور باشد چون هیچ فرقی که توی قرآن... آن جا فرموده «یأمرن بالمعروف» و آن جا فرموده چی... همه جا کلمه معروف به کار برده. این هم از روز اول ببینید این جوری بوده؛ پیامبر همان موقع که آیه نازل شده سؤال کردند این حرف‌ها چیست که آن روایت معتبره ابان بود. تا زمان امام باقر سلام الله علیه ایشان هم سؤال می‌کنند خب شما بگویید این یعنی چه این. یک قرن و نیم تقریباً گذشته باز هم ... همان روز نزولش سؤال می‌کنند بعدها هم سؤال می‌شود، از امام باقر، امام صادق سلام الله علیهما به حسب این نقل‌ها وجود دارد این‌ها.

خب پس این جور نیست که این شک ما بلاشاهد باشد. یک شک بدوی باشد، که گفتیم که اگر این جوری بود حمل بر معنای عرفی و ... نه. خب حالا ما تازه این قدر این‌ها را من دیشب نگاه می‌کردم. شما اگر توجه بفرمایید حالا باید ما آن آیات دیگر را هم روایات ذیلش را نگاه کنیم لعل یزید فی الامر شیئاً و اشیاء. ممکن است مثلاً آن جا «عاشروهون بالمعروف» بگوید آقا این معروف یعنی این. پس معلوم می‌شود یک چیز خاصی مقصود است. آن‌ها را هم حالا ان شاء الله روایاتش را امشب در تفسیر برهان، تفسیر نورالثقلین یا کنز الدقائق که روایات را در ذیل آیات می‌آورند ان شاء الله مراجعه بفرمایید ببینید آیا ما مواردی هر چه این‌ها اگر ما ببینیم دامنه‌اش گسترده‌تر بشود و روایات بیشتری باشد خب امر از این جهت مشکل‌تر می‌شود.

خب ما یک روایت چهارمی هم در مقام داریم که کافی آن روایت را نقل کرده که در تفسیر قمی است و در تفسیر برهان از تفسیر قمی علی بن ابراهیم نقل می‌کند.

علی بن ابراهیم قال أَحَبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ....

که این احمد بن محمد بن عیسی یا احمد بن محمد بن خالد برقی است.

عَنْ عَلِيٍّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَيَّانٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ وَ لَا يَعْصِيكَ فِي مَعْرُوفٍ، قَالَ: هُوَ مَا قَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِنَّ مِنَ الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ - وَ مَا أَمَرُهُنَّ بِهِ مِنْ خَيْرٍ.

این یک معنای دیگری دارد می‌گوید، یک معنای وسیعی دارد می‌گوید که «هُوَ مَا قَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِنَّ مِنَ الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ - وَ مَا أَمَرُهُنَّ بِهِ مِنْ خَيْرٍ.» این روایت با این معنایی که دارد می‌کند این همان بعضی معانی عرفی و لغوی است که خواندیم لغویین در عرف می‌گفتند آقا معروف یعنی همین، یعنی چیزهایی که خدا امر به آن کرده و هر کار خیری. این روایت را داریم. آیا این روایت با آن روایات تعارض می‌کند؟ جمع بین این‌ها چیه ان شاء الله ... و هم چنین آیات دیگه و روایات دیگه ان شاء الله فردا

و صلی الله علی محمد و آل محمد.